

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Satire

طنز

خالق داد پغمانی- مونشن

۲۱ دسمبر ۲۰۱۵

نوزاد دیگر پتیارگان تاریخ

با مطالعه نوشته نویسنده و دانشمند آزاده کشور آقای "سدید" معنون به "یک جو از مردی کم کن و فارغبال باش" متوجه شدم که باز هم ساینتک شعبه دری استخبارات المان چرندیاتی سرهم نموده اینطرف و آنطرف لجن پراکنی نموده، باشد بدان وسیله درد جانکاهی را که انشعاب اخیر آن ساینتک بر گرداننده اصلی سایت یعنی پرچی زاده رسوا "قیسک صغیر" سبب شده است، اندکی تسکین دهند.

همان طوری که بار ها نوشته ام چون یقین کامل دارم که هر نوع تماس و سر زدن به آن نهاد استخباراتی، گذاشتن کارت ویزیت خود را در آن گذاشتن است، به ناگزیر بار دیگر دست نیاز به طرف دوستانی که شجاعت شان بیشتر از من است و گاهگاهی بدانجا سر می زنند، دراز نموده از ایشان خواستم تا چرندیات جدید را برایم بفرستند. باز هم باید از محبت شان سپاسم را بیان دارم که حرفم را بر زمین نگذاشتند.

وقتی مطلب مورد نظر زیر نام "حکایت" از طرف مستعار نویسی به نام "داد خالق" به دستم رسید و آن را از نظر گذشتاندم، از شما چه پنهان قبل از آن که به فکر پاسخدهی بیفتم، "کاکای لحاف فروش" در نظرم مجسم گردید. از آن جایی که مدتهاست مطلب طنزی از این قلم تراوش ننموده، با اجازه قبل از همه توجه شما خوانندگان عزیز را به زندگانی روزمره "کاکای لحاف فروش" جلب می نمایم.

تا قبل از این که پدران بیولوژیک و معنوی پرچی زاده رسوا، یعنی "خلق و پرچم" با کودتای خونبار و ضد انسانی شان، افغانستان را به تالاب خون مبدل سازند، در سمت چپ دریای کابل نرسیده به "پل خشتی" و با ختم دکه های ساعت فروشی و ساعت سازی کوچه باریکی به طرف محله "خیابان" قدیم وجود داشت، که در چند دکان آغازین آن، لحاف فروشی وجود داشت.

یکی از این لحاف فروشان که ملقب به "کاکا" بود، از جمله آن افرادی به شمار می رفت که نه تنها خود معتاد به شنیدن داو و دشنام بود، بلکه در فحاشی و بد و بیراه گفتن، شاید در تمام افغانستان، فرد دوم بعد از "خرفیلسوف" خود ما یعنی "هاشمیان" به شمار می رفت. از آن جایی که "کاکا" به دشنام و فحش شنیدن به نحوی اعتیاد پیدا نموده بود، کافی بود کسی نزدش رفته و بگوید: "کاکا سلام" تا وی به جوابش بگوید: "زن کاکایته..." و بدان سان فحاشی متقابل آغاز ییابد.

این عادت "کاکا" نزد اکثر بازاری ها و کسانی که در دور و بر وی دکان داشتند، معلوم بود به همین دلیل برخی از افراد طرار هرگاه می خواستند کسی را زیر داو و دشنام "کاکا" بیندازند، و به اصطلاح به "پوزدادنش" نقطه پایان

بگذارند، دستش را گرفته، به طرف دکان "کاکا" می بردندش. با رسیدن نزد "کاکا" ترجیع بند دایمی آغاز می یافت. یعنی فرد آشنا می گفت: "کاکا سلام" پاسخ می شنید: "زن کاکایتی...". فرد اولی دوباره می گفت: "ای دیوث، همین جمع زنتی...". "کاکا" بدون معطلی و یا حیای حضور افراد ناآشنا می گفت: "زن جمع...". فرد همراه که از هیچ جایی خبر نداشت، تا می خواست اعتراض کند، که حرف دهنش را بفهم، "کاکا" که به ده ها و صد ها بار با چنان صحنه هائی روبه رو شده بود، فرد بی خبر را مخاطب قرار داده می گفت: "بادار دردته به قراری بخور، وقتی که این مرده گاو- اشاره به سلام دهنده- زن پیچه سفید مره زیر لنگ تو انداخت، اگر خوشش نیامد چرا خنده کدی و نگفتی بدون ما، که حالا وقتی نوبت مه رسیده، قسمی خیزک می زنی که مرچ پر کرده باشی"... واضح بود که در ادامه بدون آن که گپ به زد و خورد بکشد، با رد و بدل کردن چند فحش کاغذ پیچ از جانب "کاکا" طرف مقابل راهی دیار خود شده، "پوز دادن" و "تیم دادن" را همانجا می گذاشت.

وقتی خوب فکر می کنم، در اینجا، ما هم با "کاکا" مواجه هستیم و هم با آن دیگری که دست افراد ناشناس را گرفته، به میدان جنگ "کاکا" می برد.

"کاکا" معلومدار است که کسی به غیر از "خرفیلسوف" نمی باشد. علت اعتیاد خرفیلسوف به دشنام دادن و دشنام شنیدن، طرز تربیت فاسد، و به دور از اخلاقی است که در آن پرورش یافته است. چه وقتی می بینیم که بستر پرورش این انسان نادان و پرمدها، دربار و درباریان است، با اندکی اطلاع از سطح وسوئه دربار و حواریون آن که حرف خوب آنها "دیوث، ک... تیزن، بچه سگ، حرامزاده، پدرلعنت، مرده گاو و..." بود، بیچاره "خرفیلسوف" بدان عادت نموده، تا روزانه چند بار فحش بشنود که اگر چنین اتفاقی نیفتد، خدا می داند که بعد از انفجار شکم قطورش، تا کجا ها را نجاست فرا خواهد گرفت.

و اما پرچی زاده رسوا که زهدان چرکین مادر تاریخی اش پر از نطفه های حرام است و آن نطفه ها مگس وار در اولین فرصت امکان رشد یافته، پرچی زاده دیگری را به دنیا می گذارد، از همان بطن و زهدان چرکین، با بستن تهمت برمن، موجود بی مقدار دیگری را به دنیا آورده که نه تنها در صدد دزدی سبک نوشته هایم می باشد، بلکه نامم را می خواهد بر خود بگذارد.

در اینجا بدون آن که خود را مصروف گرفتن اغلاط بیشمار برادر اندر پرچی زاده رسوا بسازم، آگاهانه از آن عبور نموده، علت درد بی درمان پرچی زاده رسوا از پورتال بی خزان "افغانستان آزاد-آزاد افغانستان" را می نگارم. همه کس می داند که پرچی زاده رسوا که عشق به پول را از پتیارگان تاریخ یعنی خلق و پرچم با فروش میهن به روسها و اینک به غرب در کل به ارث برده است، در جریان تمام سالهائی که به خاطر راه اندازی سایتک استخباراتی اش، از منابع المان پول می گرفت و می گیرد، دست از اخاذی همکاران قلمی اش نیز نکشیده، از هرکس به اندازه توانش، با بهانه های مختلف، خرید جای، خرید سرویر جدید، کرایه سایت، خدمات تکنیکی و معاش دادن به یک آدم بیکار- با وجود ادعاهای بلند بالا و وی را یکی از مغز های کمپیوتری معرفی داشتن، چرائی بیکاری وی معلوم نیست- پول جمع می نمود، چنانچه در همین اواخر به استناد مکاتبات مبادله شده بین پرچی زاده رسوا و خرفیلسوف(قیسک صغیر و هاشمیان) موفق شده بود، از خرس هم موی کنده، از خرفیلسوف نیز ۵۰۰ دالر پول بگیرد.

این دکان اخاذی که سالها از جیب دیگران می چلید، با اعلام موجودیت پورتال "افغانستان آزاد- آزاد افغانستان" و تحمیل انشعاب برآنها واضح است که نه تنها عده ای از همکاران تراز اول خود را از دست داد، بلکه با رفتن آنها، دستشان از کیسه های چندین نفر نیز کوتاه گردید. پرچی زاده رسوا هنوز درد آن ضربه را فراموش نکرده بود که تئی چند دیگر نیز از آنها جدا شد، سیر قهقرائی و انشعابات پیهم، که آخرین آن با برآمدن یکی از ارکان اساسی ارتباط

سایتک پرچمی زاده رسوا با نویسندگان پرورش یافته در دامن بیروکراسی خاندانی بود یعنی آقای "ولی نوری" درد قبلی شان را تشدید نموده، کار را به جایی رسانید که از همان زندان چرکین و مادر پتیاره تاریخ اینبار مستعار نویسی به نام "داد خالق" تولد یافت.

پرچمی زاده رسوا!

به هر اندازه ای که زهدان چرکین مادر پتیاره تاریخی ات توان دارد، از وی بخواه تا برادر پشت برادربرایت به دنیا بیاورد، مطمئن باش برای ما فرقی نمی کند زیرا ما به نیکوئی می دانیم تا ضربات خود را در همجائی وارد نمائیم که ریشه حیات تان بدان گره خورده است.

پرچمی زاده رسوا!

تو با اجیر گرفتن "کاکای لحاف فروش" یعنی خرفیل سوف زمان "هاشمیان" که مدعی است "شهنشاه مغل" حدود ۸۰۰ سال قبل اجدادش را به هند آورده است، و حال نمی تواند بگوید که آن "شهنشاه مغل" چه کسی بوده و تا جایی که از روابط خانوادگی اش شنیده می شود، به گفته مردم کابل "از گوه خوردن خود بیزار شده است"، بحثی را که پورتال "افغانستان آزاد-آزاد افغانستان" به ارتباط درست نویسی به راه انداخته بود و از آن طریق به تمام گردانندگان سایتک شعبه دری استخبارات المان، همه روزه به اثبات می رسانید، که اینجا پای چند برگ خزان زده در میان نیست، بلکه تعفن از نجاستی است که در زیر آن برگهای خزان زده انبار شده است، به فحاشی و تهمت زنی مبدل نمودی، تا با دامن زدن به آن، اگر بتوانی در دل آقای "نوری" که نمی خواهد بقیه عمرش را در لجن پراگنی با شما بگذراند، هراس افکنده وی را از افتتاح سایتش باز داری، مگر تجربه نشان داد که مقاومت و حملات متقابل پورتال با عظمت "افغانستان آزاد-آزاد افغانستان" به حدی قوی و کوبنده بود، که توطئه ات کارگر نیفتاد و آنها سایت شان را افتتاح نموده، روز تا روز برمیزان همکاران شان افزوده می گردد.

پرچمی زاده رسوا!

حال که فقط تو و چند پرچمی - خلقی میهن فروش دیگر در سایتک تان باقی مانده اید، هرچه دشنام و ناسزا بلد هستی و به هر تعدادی که پدر جدید با زیر پای انداختن مادر پتیاره ات پیدا می نمائی، به کارت دوام بده، مگر فراموش نکن که انشعاب دیگری نیز در سر راه نهادک استخباراتی تان قرار دارد. -